

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روابط متكامل زن و مرد

صفایى حائرى، على، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸

روابط متكامل زن و مرد / على صفایى حائرى (عين - صاد). قم: ليلة القدر، ۱۳۸۸.

۸۰ ص.

ISBN N978 - 964 - 7803 - 02 - 1

۸۰۰۰ ريال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

عنوان دیگر: روابط

مندرجات: ۱. زناشویی (اسلام). ۲. زن و شوهر. ۳. روابط زن و مرد -- جنبه‌های مذهبی -

- اسلام. الف. عنوان. ب. عنوان: روابط.

۹ ر ۳۶ ص / ۲ / B B۵۳ / ۲۹۷ / ۶۴۲

۱۹۰۴۶ - ۸۱ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست

۷ مقدمه‌ی ویراستار.

ازدواج

۱۲ ۱- ارزش ازدواج

۱۵ ۲- آثار ازدواج

۱۸ ۳- وظایف همسران

۱۸ آموزش

۱۹ مشورت

۱۹ نظارت

تساوی زن و مرد

۲۹ تساوی زن و مرد

۳۲ شغل



انتشارات ليلة القدر

روابط متكامل زن و مرد

على صفایى حائرى (عين - صاد)

انتشارات ليلة القدر ۷۷۱۲۳۲۸ - ۰۲۵۱

چاپ هفتم: تابستان ۱۳۸۸

چاپ: پاسدار اسلام

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۸۰۰ تومان

شابک: ۱ - ۰۲ - ۷۸۰۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

تلفن مرکز پخش: ۰۲۲ / ۰۹۱۲۷۴۶۱ / نمابر ۷۷۱۷۳۷۸ - ۰۲۵۱

﴿کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر است﴾

نابرابری در ارث ۳۴

دیه و خون بها ۳۴

حجاب و آزادی

حجاب و آزادی روابط ۳۹

زیر بنای حجاب ۴۱

وسعت حجاب ۴۴

مقدار حجاب و برخورد ۴۴

روابط متکامل زن و مرد

روابط زن و مرد ۴۹

مقدمه‌ی ویراستار

مجموعه‌ای که پیش رو دارید حاصل دو نوشته و یک سخنرانی است از زنده یاد علی صفایی حائری. نوشته‌ی اول تاکنون به چاپ نرسیده بود اما نوشته‌ی دوم قبلاً در کتاب بررسی آمده بود اما به جهت مناسبت موضوعی و برای سهولت در دستیابی به این مجموعه اضافه شده است.

و اما نوشته‌ی سوم مجموعه‌ی مباحثی است که در جلسه‌ی پرسش و پاسخ مطرح و از نوار پیاده شده و سعی شده تا مطالب با حفظ امانت انسجام یابد و به نثر استاد نزدیک شود. اگرچه ویراستار خود را در این امر بی‌توفیق می‌داند اما امیدوار است که قوت مباحث این نقیصه را جبران کند.

ازدواج

اگر شیطان از دریچه‌ی شهوت و غضب، از دریچه‌ی نفس و زینت‌های دنیا داخل می‌شود و اظهار می‌دارد: **لَا تُغْوِيَنَّهُمْ وَلَا زِينَتُهُمْ**؛^۱ که هر آینه آنها را اغواء می‌کنم و برای آنها زینت می‌بخشم، پس باید با محبت خدا و با بصیرت و معرفت، راه شیطان را بست و هم‌زمان به تأمین نیازها پرداخت و به ازدواج و تشکیل خانواده روی آورد، تا با اُنس و عاطفه و کانون‌های گرم خانواده از اغواء و فریب شیطان جلوگیری شد و به تربیت و سازندگی آنها پرداخت. تا بحران عاطفه و فشار جنسی و گرفتاری‌ها، طعمه برای دشمنان قسم خورده فراهم نسازد و فرزندان گرفتار اسلام را در دست کفر و الحاد و فساد و تباهی و خود فروشی و وطن فروشی، اسیر ننماید.

هم‌زمان با کمک‌های ناچیزی که برای تشکیل خانواده و راه اندازی کانون‌های عاطفه و مهربانی می‌شود، مناسب است که به راه و رسم زندگی مشترک و شناخت مشکلات این زندگی جدید هم بپردازیم تا همسرانی آگاه،

با ظرفیت و تحمل داشته باشیم. همسرانی که آرامش و پوشش و کشتزار یکدیگر باشند و آموخته باشند که چگونه از کم‌ها زیاد استفاده کنند و با رنج‌ها راحت باشند و با سختی‌ها، بهره‌بردار و سرشار بمانند. سعی می‌شود در این نوشته هم زمان با کمک‌ها، به آموزش‌های قرآنی و روایی توجه کنیم و از نصیحت‌ها و تجربه‌ها بهره‌برداریم، تا این قلعه‌ی دشمن سوز، محکم و مقاوم بماند و از تزلزل و فروپاشی نگهداری شود.

۱ - ارزش ازدواج

رفتار و عمل آدمی را می‌شود با آثار آن ارزیابی کرد، و می‌شود با انگیزه و نیت و هدف و جهت آن به ارزش رسید. از آنجا که کارهای انسانی در بینش و دل آدمی ریشه دارد و در جامعه و هستی اثر می‌گذارد، می‌توان به این هر دو عامل ارزیابی توجه نمود. دو عمل مساوی از دو نفر آدم، مثل دو ازدواج، دو انفاق و احسان و حتی دو شهادت، برابر نیستند. کسی که به خاطر خستگی از دنیا به شهادت روی می‌آورد با کسی که با فراغت و آزادی و حتی با اشتیاق‌ها و علاقه‌ها روی می‌آورد برابر نیستند.

کسی که برای راحت شدن از سماجت فقیر، درهمی می‌بخشد با کسی که می‌خواهد گذشت و احسان را درس بدهد و بخشش و جوانمردی را بیاموزد یکسان نیستند. به همین خاطر در روایت نبوی آمده: **لا عمل الا بالنیة و لا نية**

الا باصابة السنة^۱ هیچ عملی بدون نیت و بینش نیست و تحقق نمی‌یابد، همان طور که نیت جز با سنت و همراهی سنت شکل نمی‌گیرد. در این روایت ارتباط عمل با نیت و سنت مطرح می‌شود و همین باعث می‌شود که عمل ازدواج با توجه نیت دو طرف و با توجه به همراهی با سنت رسول به ارزش برسد.

در واقع عمل آدمی مثل اسکناس است و ارزش اسکناس به پشتوانه‌ی آن است. دو پرنده، دو انسان طبیعی، با یکدیگر جفت می‌شوند اما ازدواج و پیوند آنها که از سطح عادت‌ها و غریزه‌ها بالاتر رفته باشند و در حد وظیفه آمده باشند، در آسمان‌ها و در عرش خدا بسته می‌شود و خدا آن را می‌پذیرد و بر می‌دارد.

آنها که به خاطر تمامی نیازها و تمامی ابعاد وجود خویش برای زناشویی، برای انس، برای شناخت کسری‌ها و ضعف‌ها و بهره‌برداری از برخوردها و استقامت در مشکلات ازدواج می‌کنند، با آنها که به خاطر عادت و یا به خاطر کسب اعتبار و جاهت وصلت می‌کنند و به سراغ بزرگان می‌روند و کسانی را می‌خواهند که بر آنها تکیه کنند و به آنها افتخار کنند، برابر نیستند.

اینها ذلیل همین تعلق‌ها و اسیر همین ضعف‌ها می‌شوند و دنباله می‌شوند، که نقطه ضعف‌ها آدمی را به دنبال خود می‌کشاند. می‌گویند شتری خوابیده بود. روباهی می‌گذشت، به شتر روی آورد و با دم شتر بازی آغاز کرد تا آنکه دمش را با دم شتر گره زد.

شتر برخاست. دم کوتاه این دو به هم گره خورده بود. روباه معلق مانده بود و به دنبال شتر تاب می خورد. گربه‌ای این صحنه را دید. از روباه پرسید چه بر سرت آمده؟ روباه گفت: هیچ! با بزرگان وصلت کرده‌ایم!

راستی که ضعف‌ها و تعلق‌ها آدمی را به ذلت می‌کشاند و وصلت‌های ذلیل‌کار جوانمردان نیست. و اگر غفلتی آن را فراهم کرد و وسوسه‌ای آن را پخت، ادامه نمی‌یابد و با رنج همراه می‌شود و با درگیری بریده می‌شود.

مرد زندگی با کسی همراه می‌شود که به این مرد افتخار کند، نه آنکه وثاق و پیوندی را به گردن بگیرد که او را به دنبال بکشاند و در ذلت بنشانند. کسی که می‌خواهد در کلاس ازدواج بیاموزد، با کسی که می‌خواهد از توشه‌ی ازدواج نواله بخورد و افتخار جمع کند، برابر نیستند.

بیشتر آنچه که بدی و مشکل ازدواج قلمداد می‌شود، مثل سختی‌ها و برخوردها و توقع‌ها و انتظارها و درگیری‌ها و گرفتاری‌ها، در واقع همین بدی‌ها، خوبی و میوه‌ی خوب ازدواج هستند. این آدمی است که باید از **حادثه‌ها**، از **برخوردها** و از **درگیری‌ها** بیاموزد و از آنچه که آموخت، راهش را مشخص نماید و بر حماقت و اشتباه خود پافشاری نداشته باشد. آدمی می‌تواند حتی از بن‌بست‌ها بیاموزد که راه کجاست و چگونه باید بازگشت و حلقه‌ی زنجیر را باز کرد و بدون سماجت و لجاجت در آوردن، با تفاهم و محبت و مدارا در راه‌گام برداشت. بیشتر مشکلات ازدواج از همین کله شقی‌ها و لجاجت در آوردن‌ها آغاز می‌شود و سپس این زخم‌های کهنه، عفونی و ملال‌آور می‌گردد و به طلاق و جدایی می‌انجامد.

اگر کودکی را می‌بوسم و او فریاد می‌زند و فرار می‌کند، نباید لجاجت کنم

و اشکش را در آورم. اگر شوخی و مزاحی را با دوستی آغاز می‌کنم، نباید به ناسزا و دشمنی بکشانم. این زیاده روی‌ها و حد ننگه نداشتن‌ها، باعث درگیری و خستگی و جدایی می‌شود تا آنجا که حضور تو غنیمت نیست و ملال‌آور است.

این را هم بگویم، به همان اندازه که ازدواج دو نفر ارزش پیدا می‌کند، به همان اندازه وسوسه و حسادت دوست و دشمن زیاد می‌شود، که درگیری‌ها را زیاده‌تر می‌کند. پس به گونه‌ای تظاهر نباید کرد که حسادت و دشمنی‌ها بجنبند و سر بردارد، که اگر این حسادت‌ها به زندگی تو آسیب نزنند، باعث از هم پاشیدگی زندگی دیگران می‌تواند باشد. تو در جمع آنها به گونه‌ای سخن بگو که توقع‌ها کم و تحمل‌ها زیاد بشود و از مشکلات زندگی بهره بردارند و با سختی‌ها هم راحت باشند، چون؛ رنج و راحتی، در **ظرفیت قلبی** و در **پختگی برخوردها** است. گاهی آدمی با تمامی راحتی‌ها در رنج است و غصه می‌خورد و گاهی با همه‌ی رنج‌ها راحت است و بهره برمی‌دارد و پاداش می‌گیرد.

۲ - آثار ازدواج

در نگاه قرآنی ازدواج همسران با اثر **سَکَنَ** و **آرامش**^۱، با اثر **لباس** و **پوشش**^۲ و با اثر **حرث** و **بهره برداری**^۳ آمده است. همسران، فوران‌های **عاطفی** و **جنسی** و **فراغت‌های** وسوسه انگیز و **کابوس‌های مزاحم** و

۱ - وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا... روم، ۲۱.

۲ - هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ... بقره، ۱۸۷. ۳ - نَسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ... بقره، ۲۲۳.

انتظارهای ملال‌آور و حرف‌های ناگفته و پرگویی‌های بی‌حساب را، مهار می‌کنند و تعادل و آرامش و تمرکز و تصمیم‌گیری را آسان می‌سازند.

این درست است که در فرهنگ‌های آزاد غربی و شرقی با برخوردهای آزاد، گره‌ها به گونه‌ای دیگر گشوده می‌شود و خانواده شکل نمی‌گیرد، ولی آن وقت که خانواده شکل می‌گیرد، سرد و خاموش و حتی سیاه و مصلحت‌آلوده است. پس مناسب‌تر همین است که با آموزش‌های دبستانی و راهنمایی و عالی، زمینه‌ی شناخت نیازهای همسران و روش تأمین نیازها، فراهم شود تا این که محبت و خشونت و یا سکوت و کلام و یا قهر و صلح و یا برخوردهای سازنده و خرابکار را بشناسند و از انفجارهای پیاپی نیروها، به ساخت و سازی مناسب برسند و از تخلیه‌ی بی‌حاصل نیروها، غنیمتی فراهم سازند.

در بیان قرآنی نمی‌گوید همسری با همسر آرام می‌شود، که می‌گوید: **لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا،^۱ نه لتسكنوا بها.** آدم‌ها و تمامی دنیا نمی‌توانند دل بزرگ یکدیگر را پر کنند، اما در کنار یکدیگر و همسو و همراه یکدیگر، به تعادل و سکونی دست می‌یابند.

نکته‌ی دوم، لباس و پوششی است که ازدواج برای دو طرف می‌آورد و ضعف‌ها و بدی‌های آنها را می‌پوشاند و زخم‌های آنها را می‌بندد. در واقع آنجا که محبت و علاقه شکل می‌گیرد، تو با عیب‌گویی و باز کردن زخم‌ها شروع نمی‌کنی، که با **مدارا و درمان و پنهان کردن و پوشاندن آن**، از شیوع و گسترش آن جلوگیری می‌نمایی تا شماتت‌ها کنترل شود و دور از دشمنی‌ها و

۱- روم، ۲۱.

حسادت‌ها و شماتت‌ها و تحقیرها، مداوا و درمان صورت پذیرد. قرآن در مورد **غیبت** از همین عنصر محبت و عشق و ایمان کمک می‌گیرد و خطاب به مؤمن عاشق می‌گوید: چگونه یکی از شما گوشت برادر مرده خود را می‌خورد و از او می‌کاهد.^۱ چگونه با رفتار و حرف‌ها و اشاره‌ها او را در دل و چشم دیگران حقیر و ناچیز می‌نماید. او را که مرده و در جمع نیست چگونه با دهان خود، کم می‌کند و ناقص می‌نماید.

اساس محبت و علاقه، باعث پوشش و درمان می‌شود و **خیر الساترین**^۲ آنجاست که پوشاندن، به درمان کمک می‌کند. اما اگر پوشاندن به گسترش درمان نینجامد، این ستر و پوشش و این لباس و نهفتن، کار خوبی نیست، که کارساز نیست و ضایعات بیشتری می‌آورد.

نکته‌ی سوم، حرث و کشاورزی و یا حرث و کشتزار و یا حرث و کشته‌ی آدمی است، که **حرث** به معنای **مکان و حاصل و اسم مصدر** آمده است و ازدواج، این حاصل‌ها را می‌سازد و جمع می‌کند و نگه می‌دارد.

کسی که زمینی دارد و بذری دارد و نیازی دارد که اینها را زیاد کند و بارور سازد، **باید** آفت‌زدایی داشته باشد، **باید** زمینه‌سازی داشته باشد و شخم و شیار را آورده باشد، **باید** نظارت داشته باشد تا علف‌ها سبز نشوند و دهان‌های مزاحم نیروی زمین را نبرند و توان بذر را نگیرد و **باید** پس از این همه، حاصل را جمع کند و نگهداری نماید.

دو طرف ازدواج و مرد و زن باید در این مجموعه فعال باشند و هر دو کار

۱- و لا یغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ. حجرات، ۱۲.

۲- بل لانک یا ربّ خیر الساترین، مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

کنند. ازدواجی که هر دو طرف بیدار باشند و توجه داشته باشند هیچ مشکلی ندارد، حتی اگر یکی از دو طرف بیدار و حلیم و فعال باشد می‌تواند کارگشا باشد. اما اگر دو طرف بی‌توجه باشند، نه آفت‌ها را بشناسند و نه زمینه‌ها را آماده کرده باشند و نه حاصل را جمع‌آوری نموده باشند، ناچار شیطان صفت‌ها و چپاول‌گرها، حاصل آنها می‌ربایند و بهره‌ها را به یغما می‌برند.

۳- وظایف همسران

کارهایی که باید انجام بگیرد و کارهایی که باید ترک شود، اینها وظیفه‌هایی هستند که بر عهده‌ی همسران قرار داد. این وظایف برخاسته از هدف‌ها و نیت‌ها و از آثار و نتایج ازدواج است.

آموزش

کسی که می‌خواهد آتش بپزد یا رانندگی کند، بدون آموزش وارد نمی‌شود. آیا می‌شود عمری از دو طرف را بدون آموزش و شناخت ضعف‌ها و نیازها و شناخت روش برخورد‌ها و گفت و گوها به تباهی کشید؟ راستی که در ساعت‌های انشاء و در دوره‌های تحصیلی می‌توان طرز برخورد و صلح و قهر و ظرفیت و خشونت و حلم و صبر و یا شتاب و تندگی را آموخت. این که چگونه صلح کنیم و یا این که چگونه درگیر شویم و چه وقت سخت‌گیری کنیم و... می‌تواند موضوعات تأمل برانگیزی باشد و حتی بچه‌های لجوج و ناهنجار را به تأمل وادارد. آموزش مسائل زندگی و مشکلات و برخورد‌ها، اساس آموزش است. آدم‌ها به طور طبیعی می‌توانند مثل پرستوها، چلچله‌ها

و کبوترها به یکدیگر جذب شوند، ولی عامل غریزه نمی‌تواند تمامی زندگی آدم‌ها را بچرخاند، که نیاز به آموزش و تعلیم و مشورت و نظارت، از اینجا ضرورت دارد.

مشورت

مشورت فقط جمع‌آوری نظریات این و آن نیست، که اساس مشورت بدست آوردن اطلاعات و جمع‌بندی و مقایسه‌ی نظریه‌ها می‌تواند باشد. در این مشاوره‌ها زمینه‌های روانی و اجتماعی و اقتصادی و نیازها و هوس‌ها و پُر خواهی‌ها می‌تواند مطرح شود و برخورد‌های گوناگون، سنجیده و مقایسه شود و سپس عملی شود و اجرا گردد.

نظارت

یک گیاهی که می‌کاری باید در فضای امن و با پوشش پَرچین و دیوار و با مواظبت از بچه‌های بازیگوش و بی‌احتیاطی‌های بی‌حساب، همراه بشود تا رشد کند و ساقه‌های محکم بگیرد و از آسیب نهراسد. این نظارت از همراهان باید لطیف و نامرئی باشد و این نظارت از همسران باید با دقت و فراست و دور از ساده‌انگاری و بی‌خیالی باشد، که آتش سوزی‌های بزرگ از جرقه‌های کوچک آغاز می‌شود و سیلاب‌ها از قطره‌ها سر می‌گیرند.

- برای رسیدن به آرامش زندگی و هدف سَکن و تعادل، **بدگویی، بدبینی، بدخواهی و بدرفتاری**، مزاحم است. **شماتت و خشونت**، آتش افروز است.

تکرار و تذکر مداوم ملال آور است. برای آرامش، توقع کم، تحمل زیاد می آورد و توجه مناسب دو طرف و پذیرش دو طرف و همدلی و همکاری و همراهی و هماهنگی، با هم گره می خورند و در هم می بالند.

- برای پوشش ضعفها و مداوای کمبودها، علاقه و محبت حرف اساسی و عامل کار ساز است. نزدیکی و صمیمیت، ایجاد زمینه برای گفت و گو و دادن فرصت برای بازگشت و صلح و چشم پوشی و غمض عین کار ساز است.

در روایت هست: **لَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا**. اگر مخلوقات خدا می دانستند که خدا چگونه آنها را آفریده، ملامت ها کم می شد.

اگر اندازه و توانایی در نظر بیاید، تحمیلها و پرخواهیها کمتر خواهد شد.

- برای حرث و بهره برداری، کاشتن و پیراستن و برداشتن لازم است. حوصله داشتن، انتظار کشیدن، ایجاد فرصت کردن و از فرصت های موجود بهره گرفتن، لازم است.

اینها وظیفه هایی است که از هدفها و از خواسته های تو منشأ می گیرد. هر چه بیشتر بخواهی باید بیشتر اقدام نمایی. کسی که در سطح غریزه است، غریزه کارگزار اوست و او وظیفه ای ندارد. ولی آدمی که از این سطح بالاتر آمده، باید با مروّت و محبّت، به عمل روی بیاورد و با معرفت و محبّت از

طرف خود توقع داشته باشد.^۱ و با توسل و توجه به حق، بخواهد که نهال وصلت آنها زیر پای شیاطین خرد نشود و در محدوده ی دنیا نپوسد و برای همین چند روزه نباشد، که می توان با همسر مهربان به آرامش و پوشش و بهره های بسیار رسید. و می توان تمامی دین و یا دو سوم دین و یا نصف دین و یا ثلث دین را حفظ کرد، که هر چه فوران های جنسی و عاطفی زیادتر باشد و هر چه و سوسه ها گسترده تر باشد، ناچار خطر زیادتر خواهد بود و تمامی دل و دین و یا اندازه ای از آن آسیب خواهد دید.

در انتخاب همسر، معیار و میزان انتخاب، همان خصوصیات و نکته هایی است که برای تو مهم است. زیبایی، صدا، اندام و حالت هایی که برای تو مهم هستند، نمی توانی به آن بی اعتنا باشی، مگر آنکه از آن عبور کرده باشی و گذشته باشی. منی که حالتی خاص و چهره ای خاص در رؤیاهایم نشسته، نمی توانم به دیگری روی بیاورم و با آن مأنوس باشم، هر چند همه ی خوبی ها را هم داشته باشد. پس تا هنگامی که اسیر هستی، به تقلید پرواز نکن و مطمئن باش که بت های تو را هر چند که به آن دست بیایی، می شکنند و در این دنیا برایت دلخوشی نمی گذارند.

در هر حال علاقه از دو طرف و ظرفیت و قدرت روحی و ظرافت برخوردارها، مهم هستند. با این خصوصیات، همسر تو جلوگیری هدف تو نخواهد بود و درگیری ها و برخوردها برای تو سازنده خواهد شد.

در انتخاب همسر، کسی را دنبال کن که بر تو تکیه داشته باشد و به تو

۱- و جعل بینکم مودة و رحمة. روم، ۲۱.

افتخار کند. رَجُل، پای زندگی است. این مرد است که باید تکیه گاه باشد، نه اینکه خود ذلیل و متکی به غیر باشد.

نقطه ضعف‌های تو باعث اسارت تو و تسخیر تو می‌شود. کلید فتح قلعه‌ی دل‌ها، تعلق‌ها و نقطه ضعف‌های آن است.

در محبت یا گفت و گو، حدّ نگه دار، تا آنجا که هنوز به جمله‌هایی از تو مشتاق هستند، خاموشی تو شیرین است. دلزدگی، حتی از محبت، نفرت انگیز است. به همان اندازه‌ای محبت و اقبال داشته باش که طرف تو نیاز دارد، نه به اندازه‌ای که تو داری. هنگام راحتی و انس، در دل بهار زندگی، از پاییز هم یادی بکن. این توجه، تعلق و دل‌بستگی را ضعیف می‌کند و تو را آماده می‌سازد و برای حوادث، مصونیت می‌بخشد.

در لحظه‌های خوشی و شادی، برای دیگران هم سهمی بگذار و اگر مزاحم تو شدند سخت گیر نباش، که گذشت از خوشی‌ها، تو را به خوبی‌ها می‌رساند.^۱

از کسانی نباش که رنج‌هایت و گرفتاری‌هایت را از نگاه و چهره و حالت‌هایت به هر کس منتقل کنی. سختی‌ها، مهمان تو هستند. آنها را به دل‌های همسر و خانواده‌ات سرازیر نکن. اگر ناتوان هستی، با توان‌گری سفره‌ی دلت را باز کن، تا کاری صورت بگیرد، نه فقط درد دلی بر خاطری آتش بیندازد.

این خوب است که همسر تو محرم دارایی‌ها و شادی‌های تو باشد، ولی

لازم نیست که از گرفتاری‌های تو و مشکلاتی که رزق تو هستند، سنگینی و سختی ببیند. مگر آنکه کارگشا باشد، نه فقط سنگ صبور.

برای همسرت غیر مستقیم، امنیت و اعتماد را فراهم کن. از محبت و عشق خودت پیش کسانی حرف بزن که برای او حرف می‌زنند. از خوبی‌های او این‌گونه یاد کن. و همین‌طور غیر مستقیم و با لطافت گله‌گزاری کن و امیدوار باش که سامان بگیرد و سر به راه بگذارد. برخوردهای مستقیم دیرتر مورد اعتماد قرار می‌گیرند و در صداقت تو تردید می‌آورند.

جوانی می‌گفت: گاهی همسرم در چشمم نگاه می‌کند و با نگرانی ابراز می‌دارد که تو مرا دوست نداری. می‌گویم: چرا دوستت دارم! بیشتر نگاه می‌کند و گریه سر می‌دهد: نه دوستم نداری. بگو به خدا دوستت دارم. و می‌گویم و نوازشش می‌کنم ولی دوباره نگاهم می‌کند و قسمم می‌دهد و گریه سر می‌دهد تا آنکه خسته می‌شوم و داد می‌زنم که دوستت دارم و فحش می‌دهم که دوستت دارم و حاصلی ندارد. و رندی هم بود که پیش دیگران از همسرش می‌گفت که خوب است، که دوستش دارم ولی نمی‌خواهم بشنود، چون لوس می‌شود و گنجایش ندارد. این رند می‌دانست هنوز به خانه نرسیده خبرها آمده‌اند و همسرش می‌خواهد به گونه‌ای ابراز کند و با نگاه و آخر با زبان می‌پرسد که آیا دوستم داری و می‌شنود: برای چه دوستت داشته باشم؟! همسر با این سؤال و جواب مطمئن‌تر می‌شود که او را دوست دارد و نمی‌گوید و این‌گونه راحت‌تر به امنیت می‌رسد و صداقت را می‌پذیرد.

احترام امامزاده با متولی است. تو می‌توانی بدون لج در آوردن و تحریک کردن همسرت را در چشم‌ها و دل‌ها بزرگ کنی. آنجا که تو حُرمت او را

۱- لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون. آل عمران، ۹۲.

می‌شکنی، دیگران حرمت نگه نمی‌دارند.

در لحظه‌های شیرین و در تنهایی، ایجاد انگیزه و مسؤولیت‌پذیری، از کارهای خوب و اساسی است. اینکه خیلی دورها به ما مربوط است و دنیا، دنیای رابطه‌هاست، از تنگ چشمی و خودخواهی می‌کاهد. چشم اندازه‌های وسیع، همّت می‌آورد و غافل‌گیری را می‌برد. با کار و احساس مسؤولیت، لحظه‌های فراغت مزاحم را پر کن. با روابط و پیوندهای دوستانه، خلاء عاطفی و پر حرفی بی‌حاصل را بارور کن.

زندگی، درگیری‌ها و سختی‌ها و برخوردهایی دارد. وسوسه‌ها و تحریک‌ها هم هستند. در برخوردها، غرور خود و غرور همسرت را حاکم نگیر. هر دو به حکومت خدا تن بدهید و کلام او را دنبال کنید.

تأمین نیازهای عاطفی و جنسی و روانی، آشنایی می‌خواهد. مقدار توجه و هنگام توجه و تعریف و تمجید و یا گلایه و شکایت، هر کدام حدّ و حدودی دارد. در این زمینه‌ها مشورت و تجربه کارساز است.

اگر می‌بینی که یک روش حاصل نمی‌دهد، تکرار نکن و سماجت نکن. یک دنده راه نرو، که شرائط، سرعت‌ها و حتی توقف‌ها را می‌طلبند.

خستگی، لوس بازی، بی‌ادبی و افسردگی و دلمردگی هم از علامت‌هایی هستند که نشان می‌دهند، نیازی در میان هست و یا روش تو اشتباه است. باید تجدید نظر کرد و مشورت خواست.

قهر و تندی مکرر، جسارت می‌آورد و حرمت‌ها را می‌درد. پس از جذب و دلبستگی، قهر می‌تواند اهرم مفیدی باشد بخصوص آنجا که توضیح و تبیینی هم در کار آمده باشد و در هنگام مناسبی انجام شده باشد. در لحظه‌ای

که همسر تو انگیزه‌ی درگیری دارد و مقاومت نشان می‌دهد، درگیری را آغاز نکن. در جمع، در برابر چشم حامی و مدافع، درگیری بی‌زمینه است و زیر پای تو سست است. یا باید زیاده روی کنی و یا شکست بخوری و زمین‌گیر شوی.

نقطه ضعف‌های تو، تو را می‌گشاید، پس آنها را اصلاح کن و یا پنهان بدار. نقطه ضعف‌های همسر تو، می‌تواند اهرم حرکت و تسخیر و تغییر و تربیت او باشد. از این وسیله با دقت و مشورت می‌توانی بهره‌مند شوی.

در خانواده‌های شلوغ، درگیری‌ها زیادتر است. باید ظرف‌های شکستنی را با حائل و پوشش‌هایی همراه ساخت که نشکنند.

مادر و پدرت را در برابر همسرت مگذار. خواسته‌های آنها و دوستانت را، با زبان خواسته‌های خودت مطرح کن. محبت به تو، سختی خواسته‌ها را کم می‌نماید.

تو که روابط بسیار و مشکلات زیادی داری، همسرت را برای برخورد و تحمل آمادگی بده. برای بار سال‌ها و ماه‌ها، روزهایی یا ساعت‌هایی بار آنها را بردار. این گونه همکاری را به آنها بیاموز.

آن کس که نیرومندتر و با ظرفیت‌تر است، بار بیشتری را برمی‌دارد. تو که پای زندگی هستی، رجل و مرد خانه هستی، از بارها شانه خالی مکن.

تو که پیوند را خواسته‌ای به جدایی فکر نکن، حتی اگر همسر تو جدایی را خواست و تو هم در دل خواستار بودی، شتاب نکن. جوان مرد، باری را که برداشته به زمین نمی‌کوبد و حتی تا آنجا که معقول است، زمین نمی‌گذارد.

اگر جدایی آخرین درمان بود، در هنگام جدایی از احسان چشم پوشی

نکن. انتقام نگیر. اِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَشْرِیْحٌ بِاِحْسَانٍ؛^۱ با خوبی نگاه داشتن، یا با احسان و زیبایی رها کردن، این دستور خداست.

فرزندان را در مشکلات خود داخل نکنید و آنها را آتش جهنم خود نسازید. استفاده از هر راهی جوانمردی نیست.

فرزندان خود را راه رفتن بیاموز، به دوش نکش. میان آنها و مشکلاتشان حایل نشو. بگذار مشکل را تجربه کنند و راه حل را بیاموزند.

از دور به آنها راه بهتر را غیر مستقیم بیاموز، تا اعتماد به نفس و تجربه اندوزی آنها لطمه نبیند.

آنگونه باش که اگر تو را ندیدند، هوایت بی‌قرارشان کند و اگر حضورت را بدست آوردند، غنیمت بشمارند و اگر غایب شدی، به سراغت بیایند و اگر مُردی و رفتی، جای خالی تو را احساس کنند. همسر و همراه و همدل و هماهنگ باش.

این حرف‌ها چکیده‌ی روایات و آیاتی است که این‌گونه دسته‌بندی شده. از این بارش سبز و شاداب بهره‌مند باش.

تساوی زن و مرد

تساوی زن و مرد

می‌پرسند آیا زن و مرد با هم برابر هستند؟

جواب این که در نقش‌ها زن و مرد با هم برابرند، همه با هم برابریم. ولی در شغل، حتی مردها با هم برابر نیستند، چون؛ نقش ما بر اساس ترکیب استعدادها و رابطه‌ی نیروهای ما شکل می‌گیرد. ولی شغل ما بر اساس اندازه و مقدار استعدادها و تقدیر آنها. این خلاصه احتیاج به توضیح دارد. با توجه به ترکیب استعدادهای انسان می‌یابیم که نقش او تنوع‌ها، تکرارها، بازیگری‌ها، بازیچه شدن‌ها، و تماشاچی ماندن نیست. نقش او خوش بودن نیست، هدف او در چنین سطحی نمی‌گنجد. اگر او تحرکی نداشته باشد و در جهتی عالی‌تر حرکت نکند حتی تنوع‌ها هم او را ارضاء نمی‌کنند.

با شناخت ارزش و قدر انسان، به شناخت نقش و هدف او پی می‌بریم. و این نقش از ترکیب نیروهای درونی انسان بدست می‌آید و این ترکیب به تحرک انسان می‌انجامد و او را در صراط راه می‌برد. نه سنگ راه می‌شود و

بازیگر - مغضوب علیهم - و نه بازیچه می شود و تماشاچی - ضالین -

در نتیجه انسانی که با این بینش و تلقی همراه گردیده در هر عملی و در هر شغلی، این نقش را دنبال می کند و در هر کاری با چنین بینشی همراه است، و در نتیجه این نقش اوست که تعیین کننده ی شغل او می شود، نه اینکه شغل او و کارهای روزانه اش تعیین کننده نقش او باشند.

البته کارها و شغل های هر کس وابستگی با مقدار نیروها و امکانات و شرایط او دارد، وابسته با تقدیر اوست. و در حالی که نقش او وابسته به ترکیب بود. و می بینیم تمامی افراد انسان ها در حالی که حتی خطوط انگشت هاشان با هم برابر نیست و یک اندازه نیست، ولی در ترکیب اندام ها و در رابطه ی اندام ها، همه با هم برابرند، و همین است که علم بر اساس این روابط شکل می گیرد که همراه پدیده های متغیر روابط ثابت وجود دارند.

با این توضیح می توانیم به پاسخ بالا برگردیم که زن و مرد و تمامی انسان ها در نقش ها برابر هستند، اما در شغل ها حتی مردها با هم برابر نیستند. و هر کس امکانات هر کار را ندارد. و این است که تقسیم کارها و شغل ها باید بر اساس امکانات بیشتر و بهتر انجام بگیرد. نه اینکه بگوییم کارهای داخل به عهده ی چه کسی و کارهای بیرون به عهده ی دیگری.

کارها به عهده ی کسانی است که در وقت کمتر، به شکل بهتر از عهده ی آن بر می آیند. تقسیم بندی مشاغل با این اصل همراه است، در حالی که خود شغل ها ملاک افتخار نیست و عمل ملاک ارزش نیست، مهم عامل هایی است که عمل را می سازد و مهم نقشی است که در پس هر شغل پنهان است.

تمامی درگیری ها و داد و فریادها، از اینجا برخاسته که ما ارزش ها را فراموش کرده ایم و برای شغل ها عنوانی دیگر در نظر گرفته ایم و آن را ملاک افتخار می شناسیم. خیال می کنیم قضاوت، یا خیاطی، با بقالی با یکدیگر تفاوت دارند و در ارزش ها دخالت دارند.

بینش اسلامی، برای شغل ها، به اندازه ی بینش ها و به اندازه ی نقشی که در پشت آن ایستاده ارزش قائل است. ارزش عمل؛

وابسته به محرک،

وابسته به جهت،

وابسته به شکل حرکت،

وابسته به بینشی است که تو نسبت به آثار عمل داری. کسی که با یک تومان پولش فقط خودش را از دست فقیر خلاص کرده، با کسی که با همین مقدار درس گذشت را داده، با کسی که با همین مقدار، یاری و همراهی ساخته، برابر نیست.^۱

از آنجا که عمل بی نهایت رابطه دارد، ارزش عمل وابسته به بینشی است که تو از این رابطه ها داری. اگر می شنویم، **ضربة علی يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین**؛ یک ضربه علی در روز جنگ خندق از تمامی عبادت ها افضل است. با همین اصل می توانیم بفهمیم که چرا؟ چون؛ علی رابطه ی این ضربه را با عبادت تمامی خلق دیده و با این بینش این گام را برداشته، و این ضربه را فرود آورده است.

۱ - هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. زمر، ۹.

در بینش اسلامی عمل و شغل ملاک ارزش نیست که عمل‌ها را با عامل‌ها و انگیزه‌هایش می‌سنجند، که؛ کل یعمل علی شاکلته؛^۱ هر کس، عملش بر طبق نیتی است که به عمل شکل می‌دهد.^۲

با رسیدن به این ارزش‌های جدید که در رابطه با هدف‌های جدید بدست آمده‌اند، هدف‌هایی که با شناخت قدر و ارزش انسان شکل گرفته‌اند، با رسیدن به این ارزش‌ها و هدف‌های جدید، داستان شغل و تقسیم کارها حل می‌شود و اشکال‌ها به سنگ می‌خورد.

برای روشن شدن و توضیح بیشتر، می‌توانیم در این سه قسمت شغل و ارث و دین‌های زن یک کمی بیشتر صحبت کنیم.

شغل

کسی منکر نیست که بعضی از زن‌ها بهتر از بسیاری از مردها می‌توانند عهده‌دار کارهایی شوند که در اسلام زن از آن ممنوع گردیده است. ولی نکته‌ی مهم این است که با وجود بعضی از مردها، نه تنها زن‌ها که مردهای دیگر هم از آن شغل‌ها ممنوع هستند.

تقسیم بندی شغل‌ها، پس از آزادی از اصل شغل‌ها و عمل‌ها بر اساس همان اصلی است که گذشت. چه کسانی در وقت کمتر، بهتر می‌توانند آن کار را انجام بدهند. با این دید شغل قضاوت یا ریاست جمهوری، خودش مبنای

۱- اسراء، ۸۴.

۲- در اصول کافی جلد دوم بحث کفر و ایمان امام شاکله را به نیت تفسیر کرده است.

ارزش نیست و این کار وابسته به استعداد‌های بیشتر و ظرفیت و قاطعیت و سنجش دقیق‌تر است. و اگر یک مرد با این خصوصیات بیشتر در دست باشد، نوبت به مردها و به زن‌های دیگر نمی‌رسد.

با این دید مسأله تفاوت استعدادها و ناقص بودن زن‌ها هم مسأله‌ای نیست، چون؛ تفاوت‌ها ملاک افتخار نیست و در رسیدن به ارزش‌های بیشتر استعدادها دخالت ندارند. فوز، اجر، فضل و بهره‌های عالی و لقاء رضوان الله، در رابطه با به کار گرفتن استعدادهاست نه با مقدار آنها. بارها گفته شده اگر پیرزنی برای ساختمان بنایی سه روز از غذای خود بکاهد و چند آجر هدیه کند و ثروتمندی، میلیون‌ها تومان کمک بدهد، این آجرها از آن مقدار ثروت پرارزش‌تر است، چون؛ پیره زن سه روز از غذای خودش محروم گردیده، اگر آن ثروتمند آنقدر کمک کند که سه روز از غذایش محروم شود، تازه در سطح همان پیرزن هست و فوز و فضل و بهره‌ی آنها یکی است، که فوزها و فلاح‌ها مربوط به اطاعت و تقوا است نه مربوط به مقدار سرمایه‌ها و استعدادها.

اگر می‌بینیم که علی در نهج البلاغه توضیح می‌دهد که زن‌ها در سهم و در عقل و در ایمان ناقص هستند، این نقص عیب آنها نیست، چون؛ در بینش اسلامی مسائل به گونه‌ای دیگر مطرح شده‌اند و دارایی‌ها و تنگدستی‌ها نه اکرام هستند و نه اهانت که فقط ابتلاء هستند و درگیر ساختن.^۱

۱- أما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فأكرمه و نعمة فيقول ربي أكرم من و أما اذا ما ابتلاه فقد ربه عليه رزقه فيقول ربي أهانن كلاً... فجر، ۱۶ - ۱۵.

این تفاوت در استعدادها را ما بخوبی شاهد هستیم. و این قرآن است که دارایی بیشتر مرد را باعث بارکشی بیشتر او و قوام بودن او حساب می‌کند و شغل‌های سنگین‌تر را بر او محول می‌سازد و مسؤولیت‌های بزرگتر را برای او می‌گذارد، در حالی که ارزش‌ها نه در این شغل‌هاست و نه در این مسؤولیت‌ها، که ارزش در نقش‌هاست که تعیین کننده شغل‌ها هستند. و ارزش در نسبت میان بازدهی‌ها و دارایی‌هاست.

نابرابری در ارث

با این توضیح‌ها مشخص شد که نابرابری در شغل، به معنای نابرابری در ارزش نیست. آنچه مبنای ارزش است نقش ما و نسبت بازدهی و دارایی است.

اکنون نابرابری زن و مرد در تقسیم و در سهم ارث مطرح می‌شود، که جوابش را کاملاً گفته‌اند. چون؛ مسأله‌ی تقسیم ارث و سهام در رابطه با مسأله‌ی مسؤولیت‌ها و عهده‌داری‌های زن و مرد قرار دارد و با توجه به این رابطه، نابرابری و یا بی‌ارزشی وجود ندارد.

دیه و خون بها

می‌گویند هر چه را بتوانید جواب بدهید دیگر با این نابرابری در خون بها چه می‌کنید، که دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است. و ارزش خون او نصف خون بهای مرد. اینکه دیگر قابل توجه نیست.

اشتباه از اینجا برخاسته که ما برای دیات و خون بها، ارزش انسانی قائل هستیم، در حالی که دیه در رابطه با کارایی و ارزش اقتصادی است. به همین خاطر، اگر دو دست یک نفر را قطع کنند، دیه‌ی آن برابر با کشتن و نابود کردن است و همین طور اگر دو چشم یا دو پا یا تخمدان‌ها یا گوش‌ها را ببرند، هر کدام برابر یا دیه‌ی کامل حساب می‌شوند. این مسأله نشان می‌دهد که دیه ارزش انسانی را توضیح نمی‌دهد، که فقط در رابطه با کارایی و ارزش اقتصادی است. و از آنجا که کار مرد و مسؤولیت مرد بیشتر است و ارزش اقتصادی آن زیادتر است، ناچار دیه‌ی این دو هم با هم تفاوت دارد.

به طور کلی در حقوق اسلامی جرم دو اثر دارد؛ در هستی و در جامعه. حدود و دیات اثر جرم بر زندگی اجتماعی را کنترل می‌کند، نه اثر آن بر هستی و جهان را، که کیفر جرم در رابطه با این وسعت در این مرحله از زندگی انسانی مطرح نمی‌شود. مثلاً کسی که رهبری را می‌کشد و یا یک موجود عادی را نابود می‌کند، از جهت جرم اجتماعی جز یک کیفر ندارد و کیفرها برابر است. ولی در آن بُعد و با آن بینش، کیفر جرم به مقدار اثری است که در هستی و در نسل‌ها باقی می‌گذارد.

عظمت حقوق اسلامی و عمق آن در همین است که از جرم و از مقدار کیفر جرم، یک تلقی خشک و یک بعدی ندارد، که آن را در رابطه با جامعه و با جهان و نسل‌ها طرح می‌کند.

دیات به ارزش انسانی مربوط نیستند و فقط اثر اجتماعی آن را کنترل می‌کنند و جبران می‌نمایند.

حجاب

و

آزادی

حجاب و آزادی روابط

مادام که تلقی ما از انسان و برداشت ما از خویشتن دگرگون نشده، مادام که نقش انسان مجهول مانده و بینش او از این نقش در حد تنوع، در حد زندگی تکراری و مدار بسته، در حد خوشی‌ها و سرگرمی‌ها، در حد بازیگر شدن و بازیچه ماندن، و تماشاچی بودن، خلاصه شده، مادام که زندگی جز نمایش و بازی، باری ندارد، ناچار سنگینی حجاب طبیعی است، مگر اینکه با شعارها همراه شوی و یا در جو روشنفکری قرار بگیری و یا بخواهی به گونه‌ای دیگر به نمایش پرداز، یا بخواهند با تشویق و تعریف آماده‌ات سازند.

مادام که تلقی ما از خویش عوض نشود، حجاب هیچ مفهومی نخواهد داشت و چیزی جز کفن سیاه و قبرستان خانه و مرگ نشاط زندگی و نابودی شادی‌ها، عنوان نخواهد گرفت.

و هزار عذر، خواهی داشت که خودت را از آن آزاد کنی:

که پاکی زن در لباسش نیست، چادری‌های کثیف و لجن بی‌شماره‌اند.

که من پاکم چه منتّم به خاکه،

که من راه خودم را می‌روم، چشمشان کور نگاه نکنند.

که اصلا دل باید پاک باشد.

که چادر، بیشتر مرد را کنجکاو و تحریک می‌کند.

که این مسائل در کشورهای مترقی کاملا حل شده‌اند و دیگر مسأله‌ای نیست.

که روابط آزاد، طبیعی است.

که محدودیت، عقده می‌آورد و محرومیت، سرکشی را می‌زاید.

و خلاصه هزار عذر و توجیه و تازه اگر مجبور بشوی که بخاطر ترسی و یا عشقی، حجاب بگیری، تازه خود حجاب تو می‌شود بازی تو. و چادر تو می‌شود متری چندک و رنگش باید فلان و گل‌هایش باید بهمان باشند. و این است که همان انحراف، در این شکل جلوه می‌کند. و تو که هنوز نقش خودت را عوض نکرده‌ای، در هر لباسی همان خواهی بود و همان بازی‌ها را خواهی داشت و فقط با تنوع‌ها خودت را فریب خواهی داد و به ریش دیگران خواهی خندید.

راستی خانمی که زندگی را جز این نمی‌داند که کار کند و حقوق بگیرد تا بتواند بهترین‌ها را تهیه کند و در بهترین‌ها آن را آماده کند و در بهترین‌ها از آن استفاده کند و نشان بدهد کسی که تمامی عمرش و عمق زندگیش همین چند انگشت گرفتن و دوختن و پوشیدن و نمایش دادن و جالب بودن و در چشم‌ها نشستن است، آیا می‌تواند که خودش را در لباس محبوس کند، و خودش را بپوشد؟ پوشش یعنی مرگ، یعنی تمام شدن، یعنی پوچ شدن و به بن‌بست

رسیدن، که اینها جز سرگرمی و تنوع و لذت و نمایش و جالب بودن و در چشم‌ها و دل‌ها نشستن چیزی نمی‌خواهند، چون؛ خودشان را بیشتر از این نمی‌بینند و بالاتر نرفته‌اند.

زیر بنای حجاب

زیر بنای حجاب، همین دگرگون کردن بینش و عوض کردن تلقی و برداشت‌هاست. آنوقت آنچه سخت و رنج آلود است شیرین و مطلوب خواهد شد، و راحت و آسان خواهد گردید.

هنگامی که من با مقایسه‌ها، ارزش‌های بیشتر خودم را یافته‌ام و با شهادت استعدادها، کار بزرگ خودم را شناختم و از تنوع و تکرار و از لذت و خوشی، به تحرک و به خوبی‌ها رو انداختم، با این بینش، دیگر هیچ تنوعی مرا ارضاء نخواهد کرد و هیچ چشمی و هیچ دهانی و هیچ دلی، جایگاه من نخواهد بود، که من در این تنگناها نمی‌گنجم و در این محدوده‌ها، محبوس نمی‌شوم.

هنگامی که با همین مقایسه، عظمت من مشخص گردید و کار من نمودار گشت، ناچار من به شناخت دنیا راه می‌یابم. اگر نقش من تحرک باشد و کار من حرکت، ناچار دنیا راه من خواهد بود و در این راه من نباید گردی به پا کنم و دلی را بگندانم و کسی را به خود جلب کنم و خودم را در چشم‌ها بنشانم. آنچه امروز آرزوی من و تمام همت مرا تشکیل می‌دهد، با این بینش، بزرگترین خیانت می‌شود و نابودی وجود من و نفی ارزش‌های جدیدی که به

آنها راه یافته‌ام.

با این بینش دیگر هیچکدام از آن عذرها، رنگی نخواهد داشت، چون لباس بینش نمی‌آورد، ولی بینش‌ها تو را وادار می‌کنند که گردی بلند نکنی و دلی را به خود نگیری و سنگ راه نباشی.

مسئله این نیست که من پاکم، مسئله این است که اگر کسی با عمل من گنبدید، ناچار گند او به من هم سرایت می‌کند، که من در جامعه‌ی مرتبط زندگی می‌کنم. و مسئله این است که من از محدوده‌ی حصارها و دیوارهای من و خودم گذشته‌ام و در من تمام خلق گنجانده شده و عشق آنها در دل من هم نشسته است.

مادرهایی که داروهای سمی را از دسترس بچه‌های فضول دور نگه می‌دارند، از همین عشق سرشار شده‌اند. و این است که بریز و بپاش نمی‌کنند. و بزنی و برو نیستند.

این عشق و آن ارتباط و پیوستگی، این دو عامل مانع این است که تو به گنبدی و آلودگی دیگران بی‌اعتنا باشی؛ که در هستی نظام یافته و در جامعه‌ی مرتبط نمی‌توانی ولنگار و بی‌تفاوت بود.

و اما داستان پاک‌ی دل، ناچار پاک‌ی عمل را به دنبال خواهد آورد، که درخت زنده بار خواهد داد و دل پاک، عمل پاک خواهد آورد.

اما کنجکاوی‌ها، هنگامی از درون با شناخت‌ها و بینش‌ها، ارضاء شده باشد، آنوقت نباید از بیرون تحریک‌ها در میان باشند و سنگ‌ها مانع حرکت شوند. آنچه کنجکاوی را تحریک می‌کند، همان به خویش خواندن‌هاست،

چه در حجاب و چه بدون حجاب و این تحریک‌ها در تمام شکل‌هایش، کنترل می‌شود، در حالی که راه صحیح برداشت و ارضاء وجود دارد و آنها که به تحرک رسیده‌اند، بدون احتیاج به تنوع‌ها، تأمین خواهند شد. کنجکاوی هنگامی بیشتر خواهد بود که، جلوی استعدادها را گرفته باشند، اما اگر رهبری کرده باشند و جهت داده باشند، دیگر مسئله‌ای نیست.

و اما این توضیح که این مسائل در کشورهای دیگر حل شده، به این می‌ماند که بگوییم مسئله‌ی رودها در کشورهای دیگر حل شده، می‌گذارند هرز برود و باتلاق بشود. هرز کردن استعدادها، با راه حل و بهره‌برداری از آنها یکی نیست. این که در آن کشورها، بدون معطلی می‌توانند این نیروها را هدر کنند، راه حل حساب شده برای بهره‌برداری نیست. یک دسته این نیروی عظیم را احتکار کرده‌اند و دسته‌ی دیگر بی‌حساب پرورشگاه‌ها و باشگاه‌ها و کلوب‌ها را به چرخ انداخته‌اند و از این نیروهای زندگی ساز، جز سوختن ریشه‌های خویش بهره‌ای نبرده‌اند، در حالی که می‌توانستند با شکل دادن به استعدادها و رهبری کردن و جهت دادن به آنها، نه محرومیت و عقده را به دنبال بیاورند و نه با روابط آزاد، با نظام‌ها و سنت‌های حاکم بر جهان و بر انسان درگیر شوند.

انسان با آن عظمت، در جهانی زندگی می‌کند همراه نظام و سنت و در جامعه‌ای زندگی می‌کند همراه ارتباط و پیوست. و نشاط این انسان، در بی‌نیاز شدن و تأمین شدن تمام کمبودها و شکوفا شدن تمام استعدادهای اوست، نه در هرز کردن استعدادها و نه در احتکار کردن آنها، که این هر دو درگیری

می‌آورد و رنج می‌زاید. ممکن است در یک لحظه با خوشی‌ها همراه باشد ولی این خوشی همان خاک بازی بچه‌هایی است که از درد کزاز غافلند و رنج بریدن دست و پا را تجربه نکرده‌اند.

انسانی که خودش را هرز کرده و خوش بوده و کیف کرده، در واقع از آنجا لذت برده که نمی‌داند چه از دست داده، فقط حساب کرده که چه به دست آورده است. ما از حجم استعدادها و از عظمت خویش غافلیم و خود را جزء دارایی حساب نمی‌کنیم و این است که با لذتی که در عوض از دست دادن خویش و عمر و هستی خود بدست آورده‌ایم، سرخوشیم و سرشاد.

وسعت حجاب

با این توضیح می‌فهمیم که حجاب تنها مخصوص زن نیست که مردها هم باید حساب شده حرکت کنند و گرد و خاک بالا نیاورند و دل‌ها را به خود گره نزنند، که هر کس در سر راه دل‌ها بنشیند، او راهزن است و طاغوت. و این مسأله در آن وسعت مطرح می‌شود که حتی زن و شوهر را هم می‌گیرد، که هیچیک نباید بر دیگری حکومت کنند و هیچکدام نباید صاحب‌دل این و آن باشند، که دلدار دیگری است. و هر کس خلق را در خود نگه دارد و باتلاق استعدادهای عظیم او بشود او هم طاغوت است.

مقدار حجاب و برخورد

مقدار حجاب و پوشش، با در دست داشتن این بینش و این ملاک، روشن

می‌شود که همیشه یک شکل و یک مقدار ندارد. تو در برابر آتش سوزانی که حتی کفش‌ها و دمپایی‌ها تحریکش می‌کنند و تمام وجودش را می‌سوزانند، وضعی خواهی داشت که در برابر سلمان و یا وجود سازمان گرفته‌ی دیگر نداری. در برابر آنها که در دلشان مرض‌ها و آتش‌هاست، حتی صدای تو و رفت و آمد تو کنترل می‌شود و پوشیده می‌گردد.

فاطمه علیها السلام در برابر سلمان و ابوذر، به گونه‌ای است که در برابر دیگران نیست و این ملاحظه‌ها برای کسانی که به این آگاهی رسیده‌اند، هیچ دشوار نیست. این بارها برای این ظرفیت‌ها، ناچیز است، حتی می‌بینیم که مادران آگاه چطور وسائل شکستنی و یا داروهای مسموم را از دسترس بچه‌ها دور نگه می‌دارند، که محبت آنها و عشق مادری آنها، می‌تواند این همه فشار را آسان کند و مشکل‌ها را از میان بردارد.

این دیدگاه وسیع است که می‌تواند روایات مختلف را بیابد و بفهمد، روایاتی که از حرکت فاطمه و زینت و برخورد زن‌های مسلمان سخن می‌گوید و روایاتی که سعادت زن را در این می‌داند که با مرد برخوردی نداشته باشد. علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌گوید: شنیده‌ام که در بازار بصره لباس زنی با عبای مردی برخورد کرده، از شرم بمیرید.

این یک اصل است، که برخوردها را محدود می‌کند، مگر آنجا که ضرورتی باشد و رجحانی و اهمیتی، که این اهمیت و رجحان و ضرورت، حتی به اسارت رفتن زینب عریان را، توجیه می‌کند. و ضربه خوردن فاطمه مدافع حق را توضیح می‌دهد. با چنین بینش و با چنین ملاک‌هایی است که

می‌توانی این تفاوت‌ها را بفهمی، که اسلام نه تنها عمل که عامل‌ها و انگیزه‌ها را در نظر دارد. و با این ملاک‌ها و معیارها، احکامش را طرح می‌کند. که رسولان همراه بینات و کتاب و میزان آمده‌اند؛ بیناتی که روشنگر ارزش انسان و نظام جهان و ارتباط و پیوستگی دورها و جداها بوده‌اند و کتابی که دستور العمل این انسان در این راه نظام یافته بوده است. و میزانی که شاغول حرکت این انسان و ملاک آن احکام بوده است. و در نتیجه همراه این روشنی و دستور و معیار، هر کس می‌توانست، خودش برپا بایستد و حرکت کند و در بن‌بست نماند.

روابط متکامل زن و مرد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم ثبتنا على دينك و استعملنا بطاعتك و لئین قلوبنا لولئى أمرک.

الحمد لله که این فصل ارتباط و برخورد را شما در جمع خودتان دارید. ان شاء الله که ثمره‌های این برخوردها و نتیجه‌ی این داد و ستدها را بدست بیاورید.

دستور هست: **تَزَاوَرُوا تَلَاقُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ أَحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا؛^۱** می‌گویند: دیدار کنید از هم، برخورد کنید با هم، چون؛ در این برخوردها هم دل‌هایتان زنده می‌شود و هم گفته‌های تازه ما مطرح می‌شود. ما در تنهایی‌ها چه بسا بتوانیم علم را، حتی فکر روشن را بدست بیاوریم، ولی دل روشن و دل زنده در برخوردها و درگیری‌ها شکل می‌گیرد.

یکی از سؤالاتی که مطرح کرده بودند دوستان، این است که نوع رابطه‌ی

متکامل زن و مرد چه نوع رابطه‌ای است؟

ما خیال می‌کنیم که اگر زندگی یک زندگی بی‌دردسر و بدون درگیری

باشد، یک زندگی مناسبی است، در حالی که آنچه که مطلوب است و آنچه که به آدم‌ها تکامل می‌دهد و آنها را رشد می‌دهد و بهره‌مند می‌کند این است که در هر برخوردی بیاموزم که چگونه موضع‌گیری کنم و در هر موقعیتی چگونه با مسائل روبرو بشوم. اینجاست که دیگر آدم دنبال یک زندگی بی‌دغدغه و بی‌درگیری نیست. برایش این مسأله است که با هر درگیری و با هر گرفتاری چه باید بکند. بین خودش و مشکلات حائل نمی‌اندازد، از مشکل فرار نمی‌کند، بین خودش و مشکلات هم حائلی را قرار نمی‌دهد، بلکه می‌کوشد که از مشکلاتی که برایش شکل می‌گیرد بهره‌مند شود، یعنی؛ از مشکلات، بهره‌مندی بدست بیاورد.

دلِ روشن، دلِ زنده و بهره‌مندی از کلمات حکیمانه اهل بیت در گرو این برخوردها و داد و ستدها است. ما تا این درگیری‌ها را نداشته باشیم، ضعف‌ها مان، ترس‌ها مان، بخل‌ها مان، خستگی‌ها مان، زیاده روی‌ها یا کوتاهی‌های خودمان را نمی‌شناسیم. در این برخورد است که مشخص می‌شود ما چقدر کم داریم. چقدر افراط داریم. چقدر تفریط داریم.

در تنهایی آدم‌ها بدون برخورد، مقدار ظرفیت من مشخص نمی‌شود. من این را غنیمی می‌دانم برای زوج‌های جوانی که بعضی‌هایشان هم اینجا هستند یا برای هر نوع رابطه و معاشرتی که بین دوستان می‌تواند برقرار شود. در صدد این نباشید که حتماً یک برخورد برخورد مطلوبی باشد که ما در نظر می‌گیریم. مهم این است که ما یاد بگیریم که با هر کس در هر شرایطی؛ اگر جاهل بود، اگر عالم بود، اگر غافل بود، اگر مهربان بود، اگر حسود بود، اگر

زود رنج بود چگونه برخورد کنیم.

این یک حقیقتی است که اگر من همسری انتخاب می‌کنم، شرایطی می‌گذارم، می‌گویم این آدم، آدم مهربانی است؛ اینطوری نیست که تا آخرین لحظه زندگی‌اش همین خط مستقیم محبت را طی کند. لحظه‌هایی هم می‌شود که در دلش بغض می‌آید، نفرت می‌آید، خستگی می‌آید. حالا یا به حق یا به ناحق. مسأله این است که من با بغض و خستگی و نامهربانی او چگونه برخورد کنم. ما خیال می‌کنیم اگر دوستی گرفته‌ایم که، صالح است، خوب است تا آخر مراحل زندگی‌اش همین خط را مستقیم طی می‌کند. نوسان‌های آدم‌ها، فراز و نشیب آنها، ارتجاع و اقتحام آنها را ارزیابی نمی‌کنیم. چه بسا در یک مرحله‌ای برگردد، در یک مرحله‌ای فرو برود. فرو رفتن آدم‌ها، عقب‌گرد آدم‌ها را اگر حدس بزنیم، آن وقت در ارتباط با آنها این را می‌آموزیم که برای شرایط گوناگون آنها چگونه حساب باز کنیم.

یک تعبیر خیلی لطیفی هست در سوره احقاف؛ به رسول می‌گویند: **قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاً مِنَ الرِّسْلِ؛** بگو من در انبیاء بدعتی نیستم، یک چیز بدون سابقه‌ای نیستم. **و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم ان أتبع الا ما یوحی الیّ؛**^۱ بگو نمی‌دانم چه پیش می‌آید برای من و شما، ولی می‌دانم چه باید بکنم.

این نکته‌ی خیلی مهمی است. ما یک وقت قطعیتی داریم، که من الان می‌روم و او می‌آید و این را می‌گوید، من هم این را می‌گویم؛ در حالی که اصلاً شاید حوادث به این نحو اتفاق نیفتند. من پیش بینی شرایطی را کرده‌ام که

طرف می‌آید، سلام می‌کند، من بهش جواب می‌دهم، او این را می‌پرسد، من این را می‌گویم. چه بسا او بیاید اصلاً سلام نکند. می‌آید فحش می‌دهد! این مسأله است که ما برای احتمالات حساب باز کنیم یا نه؟

مسأله‌ی دوم این است که من اصلاً برایم مهم نیست که چه پیش می‌آید، بلکه این خیلی مهم است که بدانم در هر پیش آمد چه باید بکنم؛ **ما ادری ما یفعل بی و لا بکم**؛ پیشامدها را من نمی‌خواهم حدس بزنم. این دوست من تا آخر بد نیست، تا آخر هم مهربان نیست. لحظه‌های بغض و محبت را با هم دارد؛ دشمنی و نفرت را و دوستی و انس را با هم دارد. من باید برای همه‌ی این لحظه‌ها حسابی باز کنم. **إِنْ أَتَبِعَ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ**؛ من می‌دانم که چه باید بکنم. در هر پیشامد اگر من احتمالات برخوردارها را در نظر گرفته باشم و برای هر سری کلاهی آماده کرده باشم، آنموقع احتمالات گوناگون من را غافلگیر نمی‌کند، حتی نامحتمل‌ها من را غافلگیر نمی‌کند. آماده هستم. می‌دانم اگر کافر شد، اگر مرتد شد، اگر مسلمان شد، اگر مجتهد شد چه باید بکنم.

من ممکن است با همسری ازدواج کرده باشم که الان ساده باشد ولی پس فردا تحصیل کند به مدارجی برسد. من ملا هستم، فردا جاهل بشوم، فراموش کنم. زن من بر من مسلط بشود و از حیث فکری، از حیث روحی، جلوتر از من بیفتد.

خانمی ازدواج کرده بود، یک فراز روحی و توجهات بالایی هم داشت، وقتی که زندگی را شروع کرد، آن چنان اُفت کرد... آن مردی را که او تا دیروز در حریم خودش راه نمی‌داد، آنقدر ذلیل حتی نگاه او شده بود که بیا و ببین!

این افت و این فراز و نشیب‌ها را اگر در نظر بگیریم، خیال می‌کنیم باید با هر کس برای همیشه این جور باشیم. در حالی که حوزه‌های متفاوت حالت‌های آدمی، از علم و جهل و غفلت و محبت و غضب و شکر و کفر و توجه و عناد و انس و وحشت و فرار، همه‌ی اینها وضعیت متفاوتی را بوجود می‌آورد.

این را بیاموزیم که با هر شرایطی چگونه باید برخورد کنیم. این آموزش، آموزشی است که شما را با دست پر در برابر شرایط گوناگون قرار می‌دهد، غافلگیر نمی‌شوید.

من رفته‌ام با تحقیقات زیاد زنی را گرفته‌ام با این خصوصیات، یا خانمی شوهری را انتخاب کرده با این خصوصیات. او حساب می‌کند که این تا آخر همین است. این طور نیست. آدم لحظه‌های روحی گوناگونی دارد؛ گاهی خسته است، گاهی مشتاق است، گاهی حال خودش را هم ندارد. با این آدم، با این فراز و نشیب، بهترین راه این است که آدم احتمالات را بشناسد. قانون‌ها و قواعدی را که باید در هر احتمال مراعات کند را هم بشناسد و بعد با حلمی که دارد و با فرصتی که می‌دهد منتظر مسائل مناسب باشد. پس دو چیز مطرح است: هم حلم، هم دادن فرصت‌ها.

فرض کنید من از دوستی نگران می‌شوم، خسته می‌شوم، ازش می‌بُرم، این یک راه قضیه است. راه دوم این است که من اگر از او ناراحت شدم، ناراحتی‌ام را به او یادآوری کنم و فرصت بازگشت را هم برایش بگذارم. اگر برنگشت، شرایطی را فراهم کنم که اگر او می‌خواهد ببرد، بتواند. حتی من در

بریدن شروع نکنم.

ما دوستانی را انتخاب کرده بودیم یک عده‌شان مال جنوب بودند. اینها آمده بودند درس طلبگی را شروع کنند. مجرد بودند، جنوبی بودند. حساسیت‌های خاص خودشان را داشتند. شروع کردند. در آن مدت با هم مهربان بودند. در یک خانه‌ای زندگی می‌کردند. با هم کاملاً مانوس بودند. هستی‌شان را از همدیگر دریغ نمی‌کردند. بعد ازدواج کردند، زندگی مجردی یک روابطی را می‌طلبید.

آدم در تجرّدش یک خصوصیتی را دارد، ولی وقتی من همسری را گرفتم شرایط من و همسرم طبیعتاً غیر از شرایط سابق است که من با دوستم داشتیم.

خانه‌ای کوچک در قم که چهار اتاق داشت. اینها به یک صورتی این چهار اتاق را هشت اتاق کرده بودند. هشت خانواده در این خانه‌ی کوچک زندگی می‌کردند. درگیری‌های اینها از اینجا شروع شد... مثلاً اینها در یخچال غذایی می‌گذاشتند، بعد می‌آمدند می‌دیدند غذا نیست. شامپوشان در حمام نیست. صابونشان نیست. درگیری‌ها شروع شد. ما دیدیم یواش یواش این اختلافات داخلی و وسوسه‌های خانوادگی به درگیری انجامید. بچه‌ها همدیگر را زدند. در آن خانه‌ی کوچک درگیری مفصل شد، آجرها را از دیوار کردند بر سر هم کوبیدند! برخورد تندی شد.

خب، این حادثه است، این مشکل است. از مشکل نمی‌شود فرار کرد. این اتفاق افتاد. حالا با این اتفاق چه باید کرد؟ در رفت و آمدهایی که می‌شد،

نشستیم. بچه‌ها سرهای زخمی‌شان را درمان کردند. نشستند با هم گفت و گوهایی کردند.

یاد گرفتند چگونه مسائل خودشان را با مسایل خانواده‌هاشان قاطی نکنند. من اگر در رابطه با دوستم از هستی‌ام می‌گذرم، اینطور نیست که من بتوانم در خلوت خانواده و همسر خودم هم راه پیدا کنم. آنچه که او دارد با رضای او باید میان بیاید...

سؤال کردید آیا مرد محوری و مرد سالاری باشد یا زن سالاری؟ حقیقت امر این است که نه این و نه آن. یعنی در یک زندگی متفاهم و زندگی سالم، یعنی؛ زندگی که هدف دارد، هدف حاکم است وقتی که ما می‌خواهیم مسائلمان را بسنجیم باید بسنجیم این کار یا آن کار، کدام ما را به آن مقصود می‌رساند. این مقصود پول باشد؟ مثلاً خانواده‌ای هستند که می‌خواهند پول در بیاورند، بدهی‌های خانه‌شان را بدهند. یا خانواده‌ای هستند که می‌خواهند تحصیل کنند، به یک مدارجی برسند. یا خانواده‌ای هستند که می‌خواهند به یک قدرتی برسند. هر هدفی که هست... اقداماتی که در آن خانواده می‌خواهد بگذرد باید با آن هدف محاسبه بشود. اگر خدا مطرح است باید با او محاسبه بشود. پول مطرح است، رسیدن به تحصیل مطرح است، رسیدن به امتیاز اجتماعی مطرح است، باید ما آن هدف را فراموش نکنیم و در رابطه با آن هدف برنامه‌ریزی کنیم، نه این حکومت کند و نه آن.

اگر اینجا خدا را حاکم گرفتیم، حکم او را در نظر بگیریم و برای حکم او آماده باشیم.

پس چه حلم و حوصله و ظرفیتی باید در همه اینها باشد و چه آمادگی ای باشد که با این مشکل برخورد صحیح صورت بگیرد.

پدرم یک قصه شیرینی می‌گفت. دو تا از بستگان ما، در بازار کهنه‌ی قم کنار هم نجاری داشتند. حدود هفتاد سال با هم دوست بودند، هفتاد سال با هم مهربان زندگی کرده بودند، بعدها اینها با هم یک سفر حج رفتند. حج آن موقع هم طولانی بود. سه یا چهار ماه در سفر بودند. در این سفر طولانی اینهایی که هفتاد سال با هم در حَضْر دوست بودند، هیچ مشکلی نداشتند، در سفر مکه بر سر این که چه کسی اول قلیان بکشد، دعواشان شده بود! او می‌گفت تو اول دودش را گرفته‌ای، این دیگر خاکستر شد و آن...

پدرم می‌گفت به این نتیجه رسیدند که قلیان را از دو طرف سوراخ کنند و با هم می‌کشیدند!

این نکته‌ی خیلی لطیفی است که من خیال نکنم اگر با همسرم تفاهم داشتیم، وقتی که خواهرم آمد، مادرم آمد، همسایه‌ای آمد، مهاجری آمد، مسافری آمد، ما بدون مشکل بمانیم. ما یک زندگی طبیعی داشته‌ایم ولی حالا حوادث غیر مترقبه‌ای پیش می‌آید. این حوادث را باید برایش برنامه ریزی داشته باشیم. اینجاست که اگر مرد بخواهد تحکم کند به خانمش که تو باید این کارها را بکنی یا خانم بخواهد تحکم بکند... باخته‌اند. مرد حتی در برابر تحکم خانمش چه وقت عکس‌العمل نشان بدهد؟ این مسائلی است که باید بیاموزیم ما.

ما نه مرد را محور گرفته‌ایم و نه زن را. حکم و حکومت و داوری را به

پیش داور اندازیم. اگر این دید بیاید آنوقت مسائل خیلی حل و فصلش ساده‌تر می‌شود و تازه آن که قویتر است متحمل‌تر است. آن که نیرومندتر است بالش را می‌گشاید. **واخفض لهما جناح الذل من الرحمة**؛ به پسر می‌گوید تو بال محبت را با ذلت برای پدر و مادرت بگستران. ^۱ این نوع رابطه، این نوع توجه، یک مرحله‌ی دیگری را می‌طلبد. آن که قوی‌تر است، **الذل مع الله عزّة**؛ ذلت در راه او برایش عزت می‌شود، دیگر رنج نمی‌برد.

با هم مرتبط بشوید. این راه حل نیست که ما وقتی که دیدیم مشکل هست، جدا بشویم. وقتی که می‌بینیم سفره‌ای می‌اندازیم دعوا در آن هست، سفره را برداریم.

یکی از مکرهای شیطان همین است. وقتی که مشکلی بوجود می‌آید، اصل صورت مسأله را پاک می‌کند. می‌گوید: نمازت را این جور خواندی، اصلاً نماز نخوان. نمی‌آید عیب را بردارد. سفره‌ای انداخته‌ای، در آن دعوا شده، می‌گوید: دیگر سفره نینداز. نه، سفره را بینداز، این کار را منتفی کن. نماز را بخوان و این مشکل را بردار. مکر شیطان این است که از بدی‌ای که بوجود می‌آید، همه‌ی مسأله را زیر سؤال می‌برد که رابطه دیگر برقرار نکن، با مادرت دیگر نیا، با خانواده‌ات نرو، با فلانی نرو، بچه‌اش بچه‌ام را چکار کرد... خب این یک راه حل است.

یک راه هم این است که یاد بگیریم چگونه رابطه برقرار کنیم. اگر ما اصل را بر روابط قرار دادیم، اصل را بر این قرارداد هم که **تزاووا تلاقوا**؛ دیدار

کنید از همدیگر. تحمیل هم نکنید.

برای زیارت هم حتماً یک جور غذایی بوجود نیاوریم که شش روز من غذا تهیه کنم، شش دقیقه آنها بیایند بخورند، ششصد ساعت با همدیگر دعا کنیم! رفیق باشید. امکانی که دارید دریغ نکنید. به زحمت هم نیندازید خودتان را. خاصیت این دیدارها این می‌شود که نقطه ضعف‌های شما برای شما آشکار می‌شود. زنده دلی بوجود می‌آید، نه روشنفکری، نه آگاهی. ظرفیت، ظرافت، دقت، حلم و تحمل بوجود می‌آید. این ارزش‌ها در آدم شکل می‌گیرد.

همین رابطه‌هایی که الان در همین جمع دوستان ما دیده می‌شود، این رابطه‌ها رابطه‌هایی نیست که یک لحظه اتفاق افتاده باشد. شاید برای هر رابطه با تجربه‌های طولانی آموخته‌اند که چگونه برخورد کنند...

در یک مرحله‌ای بوده بچه‌ها دیر می‌آمدند سر سفره، مثلاً شما اطعامی کرده‌اید یا افطاری می‌خواهید بدهید، یکی اول افطار می‌آمد، یکی دو ساعت و نیم بعد از افطار می‌آمد. این را آموخته‌اند که برای آن نفر آخری هم که می‌آید همان سهمی را بگذارند که اولی می‌گیرد. اینها نکته‌هایی است که آدم در درگیری‌ها می‌آموزد. این که حتماً حالا آن کس که زودتر آمده بیشتر بخورد، آن که عقب‌تر آمده محروم‌تر باشد نیست. اینها نکته‌های است که آدم بتدریج می‌آموزد و این آموختن‌ها در برخوردهاست و از برخوردها نشأت می‌گیرد...

یاد بگیرید اگر درگیری اتفاق افتاد این درگیری را چطور حل کنید. مثلاً من

با همسر دعا کردم، به هم اهانت کردیم. این اهانت یک مسأله است، ولی این اهانت را چطور پاک کنیم؟ من دستم خون آمده، این خون را چه طور پاک کنم؟ همین طور به همه جا بمالم؟! اهانت را بروم به مادرم، به مادر بزرگم، خانواده‌ام، بستگان دورم نشان بدهم، حتی فاکس کنم! چه لزومی دارد؟ چه لزومی دارد که من مسائل را به سر کوچه و بازار بکشانم؟ باید دید این اهانتی که اتفاق افتاده من چگونه محاصره‌اش کنم. بدن این حالت را دارد، که یک عنصر مزاحم را چگونه محاصره کند تا کنترلش کند. خب، ما که آدمیم! یک ارگان، یک مجموعه هماهنگ این خصوصیات را دارد که چگونه هماهنگ کند، چگونه مزاحم‌ها را محاصره کند. چرا ما نتوانیم در جمعمان این مناسبت‌ها را ارزیابی و کنترل کنیم و حتی از آن بهره برداری کنیم!؟

تزاووا تلاقوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ أَحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذَكَرًا لِأَحَادِيثِنَا. حالا این نکته را اگر فهمیدید، اگر کسی به برخوردها رو می‌آورد و غنیمت برخوردها را می‌خواهد، باید بیاموزد که در هر حادثه چگونه برخورد کند، چگونه موضع گیری کند؛ ما أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ؛ چه پیش می‌آید را نمی‌دانم ولی چه باید بکنم را آموخته‌ام. ^۱ **إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ.**

در ازدواج فاصله سنی مطرح نیست. حلم‌ها مطرح است، مقدار توانایی‌ها مطرح است. ممکن است یکی همسال باشد، بزرگتر باشد، کوچکتر باشد. البته خانمی که از تو بزرگتر باشد، کمتر زیر بار تو می‌رود.

قدرت‌های تو، تفوق‌های روحی توست که او را متواضع می‌کند. خانمی هم که سنش کمتر باشد بازیگوش است، کمتر حکمت تو را می‌پذیرد.

یک دوستی داشتیم می‌گفت من می‌خواهم ازدواج کنم بعد با هم بیاییم بنشینیم نوار فلانی را گوش کنیم! خب، او که نمی‌خواهد نوار گوش کند چه؟ او هنوز به بازیچه‌هایش رو می‌آورد. اینجاست که آدمی باید یاد بگیرد. باید با این بچه‌های کوچک، یا همسری که هنوز در سن دورتری است، چگونه او را آمادگی بدهد. در او انگیزه ایجاد کند، در او زمینه فراهم کند. تحمیل نکنیم، سخت‌گیری نکنیم، چون؛ این تحمیل‌ها باعث می‌شود که او از مقاصد فاصله بگیرد، راه را کنار بگذارد. و این نکته نکته‌ی خیلی مهمی است.

پس کلیت قضایا این است؛ دو نفر که با هم ارتباطی برقرار کرده‌اند، دو دنیا هستند. این دو دنیا در ارتباط با همدیگر شاید تفاوت‌هایی داشته باشند. اگر ما بخواهیم هر دنیا را بر دنیای دیگر تحمیل کنیم، می‌بازیم مخصوصاً در سنین بالا. من در سن خودم که تجربه‌هایم شکل گرفته با کسی که او هم تجربه‌هایش شکل گرفته بخواهم پیوندی داشته باشم، طبیعتاً مشکلات زیادی را خواهم داشت، مگر این که بیاموزم، انعطاف را پیدا کنم، دقت را پیدا کنم، شرایط و ضعف‌ها و قدرت‌های او را در نظر بگیرم.

نکته‌ی دومی که اشاره کردم این بود که در زندگی با تمام برخوردها و فراز و نشیب‌هایش این اصل هست که ما برای همه احتمالات و برخوردهایش آماده باشیم. فقط بیاموزیم که تکلیف در هر پیشامدی چیست. مهم نیست چه پیش می‌آید، مهم این است که بدانیم در هر پیش آمد چه باید کرد.

این را چگونه بدانیم؟ حدود شرعی مسأله است، ظرفیت آدم‌ها مسأله است، طرز برخورد و تجربه‌های متفاوتی که آدم دارد. پس شما باید هم احکام را بدانید، هم آدم‌ها و روحیه‌های آنها را باید بشناسید، هم برخوردها و مقداری که از این دارو به طرف باید داده بشود، زمانی که باید داده بشود و نوع مقدمات و مؤخراتی که باید در آن در نظر گرفته بشود، باید بررسی بشود. هم با آموزش، هم با تجربه، هم با توجه و مقایسه‌ای که خودتان می‌کنید بدست بیاورید.

نکته‌ی بعد این که مشکلاتی که آدم در زندگی پیدا می‌کند این برخوردها را با این فراز و نشیب‌هایی که دارد، بیاموزد، که چگونه در هر سختی باید قواعد رفت و آمدش را آموخت، قواعد بازی چیست؟ چگونه باید اقدام کند؟ آنموقع خیلی مشکل نخواهد داشت. تو دیگر توقع هایت کم می‌شود، تحملت بالا می‌رود. این یک فرمول مناسبی را فراهم می‌کند.

به اندازه‌ای که توقع داشته باشی تحمل نمی‌کنی، می‌شوری، آشفته می‌شوی. ولی وقتی که توقع‌ها افت کرد تحمل‌ها زیاد می‌شود. ظرفیت‌ها می‌آید، ظرافت‌ها در برخوردها می‌آید. محبت‌ها می‌آید، مماشات می‌آید. مماشات یعنی با هم راه رفتن. مماشات مشی است، یعنی؛ با هم دست هم را بگیریم، قدم به قدم با هم راه برویم. او را به زمین نمی‌کشی. هُلش نمی‌دهی. رهایش هم نمی‌کنی. با او راه می‌روی. آن که قوی‌تر است باید این مراحل را طی بکند.

اما این که این شناخت‌ها چگونه بدست می‌آید؟ جوابش این است که یک

مقدارش با تعلم است، یک مقدارش با بن بست‌هایی است که آدم پیدا می‌کند. من که ماشینم با این دنده راه نمی‌رود. پت پت می‌کند. نمی‌شود آنجا خودسری کنم بگویم: باید با این دنده راه بروی! خودت را هم بکشی دنده‌ات را عوض نمی‌کنم. خب این نمی‌شود، یک دنده دیگر! من با همسرم یا با فرزندم تندی می‌کنم می‌بینم که این جواب مناسب را نداد، خب وسیله‌ی دیگری را به کار بگیرم. اهرم دیگر، دور دیگری را تجربه کنم. تجربه هست، تعلم هست، پیش‌بینی‌ها هست، که چه ضعف‌هایی را ممکن است داشته باشد. جامع‌اش هم همان نکته‌ی آخری بود که گفتم؛ بدانم که در شرایط گوناگون و احتمالات متفاوتی که اتفاق می‌افتد، چه عوامل متفاوتی می‌شود به کار گرفته شود. آموزش می‌خواهد، تجربه می‌خواهد، تدبیر می‌خواهد. و این چیزی است که باید شروع کنید. مثل اینکه شما بگویی الفبا را من چگونه بنویسم. یک آموزشی می‌بینی، بعد هم تمرینی می‌کنی، بعد هم حوادث را می‌بینی.

من نمونه‌های را مثال زدم و بیان کردم. طبیعتاً بعداً مسائلی بوجود می‌آید. فقر هست، مریضی هست، رابطه‌های گسترده هست، توقع‌ها هست، دنیا‌های متفاوت آدم‌ها هست. اینها خواه ناخواه مشکلاتی را بوجود می‌آورد. این مشکلات ممکن است در ما یا لجاجت و سخت‌گیری و یا تزلزل و سستی را بوجود بیاورد.

می‌خواهم سه نکته را مطرح کنم:

ثبات،

اطاعت و

پذیرش

ثَبْتَنَا عَلٰی دینک؛ ثبات، و استعملنا بطاعتک؛ بکارگیری در راه طاعت، و **لَئِنْ قلوبنا لولئى أمرک؛** دل‌های ما بپذیرد.

این سه نکته‌ای است که من راجع به آن می‌خواهم صحبت کنم.

ثَبْتَنَا عَلٰی دینک؛ ثبات ما در دین، مبنا و هدف زندگیمان باشد، نه برکنار و در کنار زندگی مان. **ثَبْتَنَا؛** این ثبات ما بر اساس دین ما شکل بگیرد.

چه وقت ما دین را اساس قرار می‌دهیم؟ ما یک موقع می‌گوییم به دین احتیاجی نداریم. علم من، تجربه‌ی من، عقل من، فلسفه‌ی من، عرفان من یا غرایز من برای حل و فصل مسائل زندگی من کافی هستند. با این دید، من دیگر خدا را، اگر هم باشد، دین را، حتی اگر بپذیرم، لازم الاجراء نمی‌دانم، یا در محور و در متن زندگی‌ام قرار نمی‌دهم. بر اساس او کاری نمی‌کنم. مبنا نمی‌شود. چیزی است در کناره زندگی‌ام، چون؛ من بدون او می‌توانم. بحث اثبات خدا نیست. خدا هست، پیغمبر هم هست، من به او نیاز ندارم.

نکته‌ای را که می‌گویم قابل تأمل است. من الان یقین دارم در پنج متری من آب هست. یقین هم دارم آب هست. من تشنه نیستم. دنبال آب نمی‌روم. ولی اگر احتمال بدهم در ده کیلومتری من آب است و بچه‌های من العطش می‌گویند و خودم تشنه‌ام، بدنالمش می‌روم. حتی بر اساس احتمال راجح و احتمال عقلایی، حرکت می‌کنم. پس آن چه من را به حرکت وادار می‌کند، علم به چیزی نیست، اضطرار به آن است. احتیاج به آن است.

مادامی که من، دین را حتی اگر قبول کردم، خدا را حتی اگر باور کردم که هست، اگر به آن نیاز نداشته باشم و بگویم بدون دین می توانم راهم را بروم و می توانم بدون دین زندگی کنم، طبیعتاً دین یا در متن نمی آید، برکنار می شود، یا اگر هم می آید متن بی بدیلی نیست، می تواند نسخه بدل داشته باشد. اینجاست که تو از دین می توانی کنار بکشی. ثبات تو در رابطه با دین ممکن است متغیر باشد. یک روز باشی یک روز نباشی. این دیگر مربوط است به شرایطی که تو داری. دین متن تو نیست. یک روز آن را داری، یک روز نداری. حاشیه‌ی زندگی توست.

اما اگر آدمی باور کرد که دین برای من ضرورت است، چرا؟ چون علم من در حوزه‌ی هفتاد سال می تواند کارگشا باشد، فلسفه‌ی من هم در حوزه‌ی علم من می تواند روشنگر باشد و عرفان من هم و قلب من هم و مجموعه مسائل و نقطه‌های آسیب و آفتی که در دل من هست با مجموعه‌ی راهی که در پیش دارم و اهدافی که دارم جمع‌بندی و شناسایی می شود، آن موقع اگر من این مجموعه را فهمیدم، به وحی روی می آورم، این نیاز را می فهمم. اینجاست که در خدا جدال نمی‌کنم.

در سوره‌ی لقمان آمده؛ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ؛ او برای شما همه‌ی هستی و نعمت‌ها را مسخر کرده، وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً؛^۱ این اسبغ و ریزش مستمر نعمت‌ها را بر شما داشته، این دو را باور کرده؛ نعمت‌هایی که **ظاهرة و باطنه**؛ هم آشکارند، هم پنهان و

نهفته هستند.

نعمت‌های پنهان را به ولایت تفسیر کرده‌اند؛ به رنج‌ها و بلاهایی که نعمتند، تعلق‌های ما را می‌زنند، ضعف‌های ما را به ما نشان می‌دهند، وابستگی‌های ما را برمی‌دارند. حتی به بلاء هم نعمت گفته می‌شود. این است که در مرحله‌ای در برابر بلاء هم تو باید شاکر باشی.

می‌گوید: أُسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً. با این که تو او را پذیرفته‌ای که هست، که منعم هست، که ربانیت دارد، ولی وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ، جدل می‌کند. جدل یعنی این که قبول دارد وجودش را ولی برای او جایگزینی گذاشته است. با خدا جدل نمی‌کند، **يجادل في الله است، مع الله نیست.**

يجادل في الله بغير علم؛ در مورد خدا جدل می‌کند در حالی این آدم زیر بار خدا نمی‌رود، با علم به او، با علم به انعام او، با علم به تسخیر و عنایت او، زیر بار او نمی‌رود؛ **بغير علم؛** علم جایگزین ندارد. **ولا هدی؛** هدایت جایگزینی ندارد. **ولا کتاب منیر؛** مجموعه‌ی روشنگری که راه او را نشان بدهد ندارد.

ما ممکن است در مجموعه‌ها و سیستم‌ها بتوانیم بفهمیم فلان ستاره اینجا جایش خالی است. فلان عنصر جایش خالی است. از مجموعه‌ی هستی، از مجموعه‌ی این سیستم تو آگاهی نداری. علم تو به حوزه شهود تو محدود می‌شود، به این عالم آن هم در یک برش کوتاه، نه به مجموعه‌ی عوالمی که تو داری و مجموعه‌ی روابطی که تو داری. وقتی تو این محدوده را در نظر بگیری، کتاب منیر، مجموعه روشنگری را نخواهی داشت. هدایتی را

هم نخواهی داشت. علم و تجربه‌ای را هم که نداری. پس چطور در مورد او که می‌دانی هست و می‌دانی به تو نعمت داده است جدال می‌کنی؟!

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ؛ وقتی که به او می‌گویند به خدایی که وحی را برای شما فرستاده روی بیاورید، می‌گویند: و اذ اقول لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا.

این جدال تا آنجا می‌آید که با وجودی که خدا را پذیرفته است، با وجودی که ربانیت و نعمت او را پذیرفته است، با وجودی که جایگزینی هم ندارد، به تقلید گذشته روی می‌آورد؛ نتبع ما وجدنا علیه آباءنا و اتباع خدا را نمی‌خواهد. چرا؟ چون؛ خود را در یک محدوده هفتاد ساله‌ای ارزیابی می‌کند که در این هفتاد ساله، نه تنها دین زیاد است، بلکه حتی عقل و اندیشه و تعقل هم زیادی است.

آدمی با غریزه، با علم، با فکر، می‌تواند که زندگی کند. این مجموعه برای این هفتاد سال کافی است و به ما امکان می‌دهد. اینجاست که آدمی دین را در محور قرار نمی‌دهد، متن نمی‌گیرد و در نتیجه وقتی که در متن نبود، ثبات بر دین هم تحقق پیدا نمی‌کند. بخاطر خانمش، بخاطر فرزندش، بخاطر فقرش، بخاطر درگیری‌اش، از دین می‌بُرد، سست می‌شود، متزلزل می‌شود.

ثبتنا علی دینک، ثبات بر دین، لازمه‌اش این معنا است که دین در متن زندگی تو آمده باشد، محور شده باشد، **مینا و هدف تو** باشد. مینا و هدف. اگر تو دین را مینا گرفتی، یعنی پایه گرفتی - **آنجایی که هستی** - و هدف گرفتی

- **آنجای که می‌خواهی بروی** - **مبانی و مقاصد تو** سیستمی را می‌سازند که با توجه به **شرایط تو**، می‌تواند به هر سؤالی جواب بدهد. چه بخورم، چه بنوشم، چه کسی باشم، چگونه غضب کنم، چگونه محبت کنم. **شکل عمل**، **روش عمل**، **بایدها و نبایدهای عمل**، **دستور عمل**؛ این مجموعه از مبانی و مقاصد تو انتزاع می‌شود.

ثبات بر دین یک چنین مرحله‌ای را بدنبال می‌آورد. یعنی تو بر دین ثبات پیدا می‌کنی. تزلزلی نداری. تو درها را زده‌ای، تجربه‌ها کرده‌ای، بن‌بست‌ها را دیده‌ای. با این مرحله است که به دین روی آورده‌ای، **ثبتنا علی دینک**.

اینجاست که بعد از این ثبات، **واستعملنا بطاعتک**؛ بکار گرفته می‌شوی. امر او را می‌توانی بپذیری. در یک مرحله‌ای من با یک دیدی هستم، فلانی می‌گوید ماشینت را اینجوری روشن کن، می‌گویم: بابا خودم بلد! حرف او را نمی‌پذیرم، چون؛ خودم را، تجربه‌ام را، هدایت‌م را، مجموعه‌ی روشن‌گرم را از او جلوتر می‌دانم. این کتاب منیر و هدایت و علم را برای خودم می‌دانم.

به قارون می‌گویند: **أحسن كما أحسن الله اليك**، می‌گوید: **انما أوتيت علی علم عندي**؛ من خودم بدست آورده‌ام. کسی که موجودی را به خودش نسبت می‌دهد اجازه نمی‌دهد به دیگری، حتی به خدا، که بیاید در این موجودی دخالت بکند. با این که منعم را می‌شناسد و نعمت‌ها و حدود و ثغور آنها را می‌شناسد، به دیگری اجازه نمی‌دهد بیاید. می‌گوید خودم بهتر می‌دانم، بهتر می‌رانم! زیر بار امر خدا نمی‌روی برایت سنگین است این

حرف.

مرحله‌ی بعد: **و لَئِنْ قُلُوبُنَا لَوْلِيٌّ أَمْرِكُ** ولایتی را، چه ولایت خدا، چه ولایت رسول، چه ولایت‌های دیگر را نمی‌توانی بپذیری، دل تو در برابر این ولایت‌ها نرم نیست، پذیرش ندارد، قساوت دارد.

لَئِنْ قُلُوبُنَا لَوْلِيٌّ أَمْرِكُ؛ ثبات، پذیرش و نرمش که در دل انسان می‌آید، این سه خصلت، این مرحله‌ها را باید تو طی کنی. آنموقع اگر این مراحل را طی کردی، یعنی تو در مجموعه‌ی روابطت دیدی خودت تمام نیستی، روی می‌آوری.

می‌بینید از کوفه تا مدینه رکاب می‌زند تا حکم را، تا امر را بگیرد و اطاعت کند. ولی اگر کسی در گوش من بگوید، می‌گویم ان شاء الله گریه است! نمی‌خواهم. زیر بار نمی‌روم.

الان دین در کناره زندگیم یا برکنار است یا حتی مزاحمم، یا ضد دینم یا غیر دینم. ولی با آن دید، تو اضطرار به دین، اضطرار به حجّت را احساس می‌کنی، چون؛ این مجموعه را، این راه را تو بدون بلد نمی‌توانی بروی. در یک جنگلی گم شده‌ای، یک بومی به تو می‌گوید از این طرف بیا، این طور بیا، یک راه مین‌گذاری شده است به تو می‌گویند از روی نقشه تو باید این طور قدم برداری، اطاعت می‌کنی. به طاعت و پذیرش روی می‌آوری. در حالی که بدون آن مرحله تو برای پذیرش آماده نیستی، لااقل قساوت در دل توست.

لین قلوبنا این نرمی و پذیرش بعد از این مرحله است، که تو یافته‌ای، تو

به اضطرار رسیده‌ای، در حدّ اضطرارت دیگر غرور تو هر چقدر هم که بلند باشد، زیر پای تو خواهد بود، روی شانه‌های تو نخواهد نشست. تو را از پای نخواهد انداخت. و غرور بزرگ تو اگر زیر پای تو باشد رفعتی پیدا می‌کنی... و این در مسائل زندگیتان خواه و ناخواه خواهد بود.

یکی از عوامل تزلزل که ما در خیلی‌ها می‌بینیم این است که مثلاً امیر المؤمنین می‌گویند: زبیر با ما بود تا عبدالله رشد کرد. فلانی با ولیش هست تا هنگامی که ازدواج نکرده. فلانی هست، تا فقر نیامده. فلانی هست، تا درگیری‌ها برایش شکل نگرفته. این زندگی شما و فراز و نشیب‌های گوناگونش، این هم اضطرار به دین و این هم امکاناتی که می‌شود شما جایگزین کنید. از علم، از هدایت‌های خارج و مجموعه‌ها و سیستم‌های روشنگر و جوابگو، مجموعه‌ی این جریان‌ها برای کسی است که می‌خواهد در هفتاد سال برنامه ریزی کند.

اما اگر آدمی بیش از نه ماه بود، بیش از هفتاد سال بود، برای این بیشتر، احتیاج به یک جریان جدیدی دارد و اینجاست که به آن سمت روی می‌آورد، دیگر با خدا درگیر نمی‌شود، جدال نمی‌کند. نه با خدا جدال می‌کند و نه در مورد خدا جدال می‌کند.

ما اکثراً هم با خدا دعوا داریم، که تو چرا این کار را کردی، چرا این کار را نکردی، گویا ما حاکمیم. **كَأَنَّ لِي التَّطَوَّلَ عَلَيْكَ**^۱، ما مسلطیم در مورد او جدال می‌کنیم. ما برای خدا جایگزین داریم. خودمان، هوس‌هایمان، عادت‌هایمان،

۱- دعای افتتاح.

علممان، آموزش‌هایی که یافته‌ایم یا به سسیستم‌هایی که رسیده‌ایم، در حالی که اینها جایگزین نمی‌توانند باشند. علم محدود است. موجودی آدمی محدود است و قلمروی که تو می‌خواهی انتخاب کنی خیلی گسترده‌تر از مجموعه‌ی امکاناتی است که تو داری.

آدمی استمرارش و روابطش بیشتر از امکانات موجودی است که دارد، بیشتر از علم و عقل و عرفان و غرائز فردی و جمعی است که برایش در نظر گرفته شده است.

با این توجه است که حالا اگر آماده بشوید، آنموقع دیگر می‌بینید فردا رنج زندگی برایتان غیر قابل تحمل نیست... با خانم‌تان دعوا کردید، عصبی شده، خب بشود! عاشق شده که فلان کار را بکند. تو در برابر عشق او یا عصبیت او به عنوان یک حادثه چگونه برخورد می‌کنی؟ خودم خسته شده‌ام. خستگی یک پدیده است که من باید یاد بگیرم چگونه با آن برخورد کنم. سست شده‌ام، چرا؟ تو در برابر این حادثه دیگر نمی‌گویی سست شده‌ام، این دلیل نیست. سستی، موضوع کار است، یعنی؛ مرض موضوعی است که تو باید رویش برنامه ریزی کنی، نه این که آن را بپذیری.

نمی‌شود انسان اهدافش را رها کند، مگر این که در زندگی‌اش هدفی نباشد. همین آدم وقتی که پول هدفش می‌شود، خیلی راحت با قساوت در برابر زنش می‌ایستد. همین آدم که خیلی راحت به هر سمت و سویی می‌رفت وقتی یک هدف پیدا می‌کند، استقامت می‌کند، درگیر می‌شود، نه با زن، که با مادرش، با پدرش، با همه‌ی کسانی که تا دیروز از آنها می‌شنید.

پس، **تزاوورا تلاقوا...** برخوردهایتان زیاد بشود، از برخوردها بیاموزید و دل نیرومند را بدست بیاورید. برخوردها خاصیتش درگیری‌هایش است. در درگیری‌هاست که آدم‌ها اندازه‌هاشان مشخص می‌شود.

ما می‌بینیم سیبی هست، یک گوشه‌اش لک زده است. آن لکه را گاز می‌زنیم می‌بینیم تلخ است. همه سیب را می‌اندازیم دور. خوب آن را هم رها می‌کنیم. ولی یک وقت آن مشکل را بر می‌داریم و از بقیه به بهترین نحو استفاده می‌کنیم. این خیلی مهم است.

اللهم ثبتنا علی دینک واستعملنا بطاعتک ولین قلوبنا لولئ امرک
اللهم صل علی محمد و آل محمد.